

در سالهای اخیر، اصل موضوع در بیان تطوّر تاریخی-جغرافیایی جهان غرب کوشش در راستای رشد سرمایه‌داری بوده است و به نظر می‌رسد که این جریان سراسر جهان را در سده بیست و یکم فرا گیرد. چنین جریانی در سصد سال گذشته را باید نیروی بنیادین و کاربردی در جهت دگرگونی روند سیاستهای جهانی و بین‌المللی در ابعاد اقتصادی و زیست‌محیطی دانست. هر چند بهره‌گیری از پول برای به دست آوردن پول بیشتر، تنها روند و حاصل چنین جریانی نیست، اما بی‌بررسی دقیق و ژرف کسای آن نمی‌تواند دگرگونیهای اجتماعی در این سه سده را به درستی شناخت و ارزیابی کرد.

هدف ماتریالیسم که مهمترین عامل تحوّل و تطوّر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در این دوران به‌شمار می‌رود، به هم ریختن روند اصلی رشد سرمایه‌داری است؛ از این رو، تنها با بررسی و تحلیل دقیق است که می‌توان چون و چراها را دریافت. با توجه به اینکه تمرکز بیشتر بر «فرایندها» است تا اوضاع و رخدادها، می‌توان آن را همچون نگاه کوزه‌گری دانست که پشت دستگاهش نشسته است. شاید توصیف این جریان ساده بنماید، اما شکل و ابعاد پیامدهای آن بسیار متفاوت است.

هر چند گفته می‌شود که فرایند ساده‌ای در کار است، اما این بدان معنا نیست که همه چیز آن‌گونه است که به ظاهر پایان می‌یابد یا اینکه رویدادها را به‌سادگی می‌توان پیش‌بینی کرد و با دیدن آنها، همه چیز را می‌توان دریافت. تلاش در راه انباشت سرمایه هم سبب بریایی، گسترش، دگرگونی چهره و هویت شهرهای به نسبت جدید، از جمله لس‌آنجلس، ادمونتون، آتلانتا و بیستون شده است (هر چند به گونه‌ها و از راههای یکسره متفاوت) و هم چهره شهرهای کهن‌تر مانند آتن، رم، پاریس و لندن را دگرگون کرده است. این فرایند، به گونه‌ای کمابیش مشابه، در جستجوی خطوط تولیدی جدید، تکنولوژیهای نو، شیوه‌های تازه زندگی، راههای شناخت، مکان‌یابی و مکان‌گزینی‌های جدید است و بازتاب آن را در طرّحهای ابتکاری

دیوید هاروی، جغرافیدان نامدار در جهان به سال ۱۹۳۵ در انگلستان زاده شد و پس از پایان تحصیلاتش، نخست در دانشگاه آکسفورد و سپس در دانشگاه جان هابکینز [آمریکا] به تدریس و پژوهش پرداخت. در آغاز، کارهای علمی او بیشتر بر محور روشهای پژوهش در جغرافیا بود که حاصل آن را در اثر ماندگارش با عنوان «تبیین در جغرافیا»^۲ به روشنی می‌توان دید. وی بعدها یکی از بنیانگذاران جغرافیای رادیکال شد و با یاران همفکرش نشریه علمی «آنتی‌پود»^۳ را منتشر کرد. دگرگون شدن اندیشه‌های هاروی و گرایش او به رویکرد «نئومارکسیستی»^۴ را می‌توان به خوبی از برخی نوشته‌هایش چون «محدودیت‌های سرمایه»^۵ و «وضع پسانوگرایی»^۶ دریافت؛ نوشته‌هایی که دامنه، پیامدها و اثرگذاری آنها بسی فراتر از گستره دانش جغرافیا بوده است. هاروی در واقع یکی از نقادان اندیشه پسانوگرایی به‌شمار می‌رود و بر این باور است که هیچ واقعیتی به تنهایی مفهوم نمی‌یابد. وی با طرح این نکته که سرمایه‌داری باید بار دیگر به دقت مورد بررسی قرار گیرد، می‌گوید: ما نمی‌توانیم از تحلیلهای تاریخی بر پایه گرایشهای مادی-اینکه انسانها چگونه پول را برای به دست آوردن پول به کار می‌گیرند- دست بکشیم. نکته پراهمیتی که از قوانین ساده نظریه هاروی برمی‌آید، این است که سرمایه‌داری جهانی به گونه چشمگیر زندگی و تجربه‌های بشر را گسترده‌گی و تکثر بخشیده است. با پیشرفت‌های سرسام‌آور در زمینه تکنولوژی رسانه‌ای و نیز گسترش حمل و نقل و آسان شدن ارتباطات، زمان و فضا «فشرده» شده است و این روند، بحران هویت پدید آورده است به گونه‌ای که انسانها به درستی نمی‌دانند کیستند و به کجا وابسته‌اند. این بحران هویت می‌تواند به گسترش نژادپرستی، درگیریهای قومی و انزوای گریایی بینجامد. از این رو، هاروی سرشت سرمایه‌داری را بحران آفرین می‌داند و بر این باور است که این بحرانها زمینه‌ساز گرایش به جامعه‌سو سیالیستی خواهد شد.

سرمایه‌داری: کارخانه چند پارچگی^۱

نوشته:

پرفسور دیوید هاروی

ترجمه:

دکتر محمد حسن ضیاء توانا

دانشگاه شهید بهشتی -

گروه جغرافیا

تراویده و از نبوغ بشر برای یافتن راه‌های سود بیشتری می‌توان دید. خلاصه آنکه سرمایه‌داری پیوسته در پی ایجاد هر چه بیشتر و بهتر گوناگونی‌ها است.

به هر رو، قوانین حاکم بر بازی تراکم سرمایه، کمابیش ساده و قابل فهم است؛ بدین معنا که سرمایه‌داری همواره به دنبال رشد و گسترش است، بی‌آنکه به پیامدهای اجتماعی، اکولوژیک یا ژئوپلیتیکی آن چندان توجه کند. سرمایه‌داری (باشعار «پیشرفت» گریزناپذیر است) از یک سو در راستای دگرگونی‌های تکنولوژیک و تغییر شیوه‌های زندگی حرکت می‌کند و از سوی دیگر عامل پیدایش تضادها و برخوردهای گوناگون است.

افزون بر این، سرمایه‌داری عامل ایجاد بسیاری از ناامنیهاست و از این رو، همیشه بحران‌زا و ناپایدار است و چنان‌که پیشتر گفته شد، شناخت پیشینه شکل‌گیری بحران سرمایه‌داری و پیامدهای آن، یکی از عوامل بنیادین شناخت تاریخ [معاصر] به‌شمار می‌رود. پس، شناخت درست قوانین رشد سرمایه‌داری و انباشت سرمایه به شناخت بهتر تاریخ و جغرافیای شکل یافته امروز کمک می‌کند.

اعتقاد به اصل چندپارچگی

در کتاب وضع پسانوگرایی، کوشیده‌ام این شیوه تفکر را برای تبیین تحولات اخیر در اقتصاد و فرهنگ نظام سرمایه‌داری پیشرفته به کار گیرم. از این رو باور دارم که پسانوگرایی - بی‌توجه به اصل پیوستگی منطقی اجزاء - برانکار هر گونه گرایش به موضوع نظام‌مند یا عمومی در تاریخ و درهم آمیختگی تخیلات با اندیشه‌ها تأکید می‌ورزد و سمت و سوی این گرایش نیز بر جدایی، ناپایداری و اختلاف یا اصطلاح «دیگری» یا «آنها» تأکید دارد (این اصطلاح را بیشتر برای بیان این منظور به کار برده‌ام که من هیچ حقی ندارم که «برای» دیگران یا حتی «در باره» دیگران سخن بگویم؛ از این رو، تنها درباره شخصیت‌ها بر پایه برداشت ذهنی خود سخن می‌گویم).^۷

از این گذشته، پاره‌ای از نظر پره‌دازان پسانوگرا

بر این باورند که چون راه مطمئنی برای شناخت و نشان دادن حقیقت و حتی تظاهر به دانستن آن وجود ندارد و نیز جهان چندان قابل درک نیست، از این رو اگر بخواهیم به بخشی از «واقعیت کلی»^۸ دست یابیم، باید به واقعیت‌هایی چون زندانیان سیاسی، کشتار جمعی انسانها و دیگر فجایع اجتماعی نیز اشاره کنیم. آنان می‌گویند: بهتر است اجازه دهیم کارها در مسیرهای گوناگون پیش رود و فقط به هنگام نیاز به دنبال وحدت باشیم. چنین است که آنها همواره ما را از راه‌های مشخص جهانی و وجود حقایق کلی و قابل درک دور می‌کنند. این شیوه تفکر و این دیدگاه، رفته‌رفته به معماری، هنر، سیاست، جنسیت، شیوه تازه زندگی و سرانجام فرهنگ عامه و مردم‌پسند راه یافته است.

در حال حاضر تأکید بر نابرابری، ناهمگونی، گوناگونی، تکثر [وحدت در عین کثرت]، تعدد و اشتراکات درباره جنسیت، طبقات اجتماعی، اکولوژی و... است که این روند را تقویت می‌کند. اما در نمی‌یابیم این نبود تجانس یا ناهمگونی که پسانوگرایان بر آن انگشت می‌گذارند، چگونه با طرز تفکر در جهان قابل شناخت ما - برای نمونه، از راه ارزش نهادن بر روند روبه رشد انباشت سرمایه که خود باعث ایجاد و گسترش تفاوتها، نابرابری‌ها و نبود تجانس اجتماعی می‌شود - نمی‌تواند تناقض داشته باشد.

افسانه پسانوگرایی

با توجه به چنین برداشتی از فرهنگ [در چارچوب پسانوگرایی] در کنار تغییراتی بنیادی در نظام سرمایه‌داری، که پس از بحرانهای سرمایه‌داری در سالهای ۱۹۷۵-۱۹۷۳ پدید آمد، باید به این نکته پرداخت که پسانوگرایی خود حاصل روند رشد انباشت سرمایه است.

برای نمونه، پس از ۱۹۷۳، در میان طبقه کارگر، شاهد افزایش نرخ بیکاری، ناپایداری و نبود امنیت شغلی، کند شدن رشد اقتصادی، کاهش درآمدهای واقعی، جایگزینی فعالیت‌های غیر تولیدی به جای فعالیت‌های مولد، راهبردهای

● نکته پراهمیتی که از قوانین ساده نظریه هاروی برمی‌آید، این است که سرمایه‌داری جهانی به گونه چشمگیر زندگی و تجربه‌های بشر را گسترده‌تر و تکثر بخشیده است. با پیشرفت‌های سرسام‌آور در زمینه تکنولوژی رسانه‌ای و نیز گسترش حمل و نقل و آسان شدن ارتباطات، زمان و فضا «فشرده» شده است و این روند، بحران هویت پدید آورده است به گونه‌ای که انسانها به درستی نمی‌دانند کیستند و به کجا وابسته‌اند. این بحران هویت می‌تواند به گسترش نژادپرستی، درگیریهای قومی و انزواگرایی بینجامد.

● در سالهای اخیر، اصل موضوع در بیان تطور تاریخی - جغرافیایی جهان غرب کوشش در راستای رشد سرمایه داری بوده است و به نظر می رسد که این جریان سراسر جهان را در سده بیست و یکم فرا گیرد. چنین جریانی در سیصد سال گذشته را باید نیروی بنیادین و کاربردی در جهت دگرگونی روند سیاستهای جهانی و بین المللی در ابعاد اقتصادی و زیست محیطی دانست.

تعدیل و حتی تضعیف تأمین اشتغال برای اقشار پایین و تهی دست جامعه بوده ایم، زیاده روی ها در دهه ۱۹۸۰ ناشی از ادغام شرکتهای بهره گیری از وامهای اعتباری سنگین و از هم گسیختگی تدریجی جامعه رفاه طلب، حاصل سیاستها در جهت حفظ وضع موجود و محافظه کارانه آن دوران بوده که امروز باید بتوان آن را پیردازیم. همه پیامدهای توجه بیش از اندازه به فردگرایی، حرص و احساس خطر در تجارت، یادآور سالهای حکومت ریگان و تاچر است. گذشته از آن، بحران ۱۹۷۳ تلاشی نامید کننده در زمینه تولیدات، فناوری، شیوه های تازه زندگی و راهکارهای جدید فرهنگی به شمار می رود که بر عکس می توانست سود و منافع بهتری [برای همه جهانیان] در پی داشته باشد. در آن سالها، شاهد بازسازی بنیادین مناسبات برتری طلبانه بین المللی از راه رقابت و چالش اروپا و ژاپن با یک قدرت چیره و برجسته در اقتصاد و بازارهای تجاری، چون آمریکا، بودیم.

من این تحول اساسی از شیوه های قدیم انباشت سرمایه به گونه را، تغییر فور دیم (خط تولید انبوه و گسترده)، سازمان سیاسی گسترده^۱، مداخلات دولت رفاه طلب، به پیشرفتی انعطاف پذیر (پیگیری بازارهای مطمئن^۱)، تمرکززدایی همراه با پراکندگی فضایی تولید، عقب نشینی دولت - ملتها از سیاستهای مداخله جویانه همراه با نبود قانون مندی و سرانجام خصوصی سازی) می دانم. از دید من جا دارد به بحث درباره چنین نظام سرمایه داری با توجه به تأثیر پذیری آن از این تحولات یا آثاری که بر این تحولات داشته و شرایط را برای رشد و گسترش پسانوگرایی از نظریه تا عمل پدید آورده است، پرداخته شود.

فشردگی زمان - فضا^۲

چون همواره این خطر وجود دارد که همزمانی را به علیت تعبیر کنیم، بنابراین، بر آن شدم تا گونه ای رابطه میان این دو روند پیدا کنم. در این میان باور دارم که بهترین ارتباط، بین زمان و فضا است. انباشت سرمایه با توجه به سرعت مداوم خود (به لحاظ پیشینه نو آوریها در زمینه تکنولوژی و جریان

تولید، بازاریابی، مبادلات مالی) و انقلاب در حمل و نقل و شبکه های ارتباطی و اطلاع رسانی (راه آهن، تلگراف، رادیو، اتومبیل، هواپیما، ماهواره) اثری بسزادر کاهش موانع و دوری راه یا به سخن دیگر فشردگی فضایی داشته است.

تجربه زمان و فضا به گونه ای مرحله ای اما بنیادین دگرگون شده است و بویژه از دهه ۱۹۷۰ این دگرگونی بنیادین چشمگیر تر بوده است. گسترش ارتباطات از راه دور، حمل و نقل هوایی سریع، جابه جایی کالا به گونه کانتینری [با حجم و وزن بالا] و پر شمار بودن مسافران از راههای زمینی و دریایی و هوایی، رشد بازارها، سیستم های رایانه ای تولید، بانک الکترونیک و... از جمله پیامدهای چنین تحولاتی است. بدین سان، به مرحله حساس و خطیری گام نهاده ایم که آن را «فشردگی زمان - فضا» می خوانم. جهان کوچکتر به چشم می رسد و افقهای زمانی که در آن می توانیم درباره رفتارهای اجتماعی به اندیشه بنشینیم، تنگ تر می شود.

این حس که چه کسی هستیم، به کجا وابسته ایم و چه وظایفی در این جریان بر دوش داریم، و بر سر هم هویت خود را چگونه در می یابیم، سخت بر موقعیت ما در زمان و فضا اثر می گذارد. به سخن دیگر، هویت خود را تا اندازه زیادی در چارچوب مفاهیم مکانی - فضایی (من به این جا تعلق دارم) و زمانی (این تاریخچه زندگی من است) مشخص می کنیم. بحران هویت (جای من در این جهان کجا است؟ چه آینده ای در انتظار من است؟) از جریان و مرحله حساس فشردگی زمان - فضا مایه می گیرد. از این رو بر این باورم که بحث درباره این فرایند و مرحله اخیر آن، که حس چه کسی و چه چیزی بودن را در ما برانگیخته، بسیار ضرور و منطقی است. چنین اندیشه ای بیانگر این نکته است که باید بحرانی دیگر که عمومیت دارد در جهان امروز، بویژه در سایه پسانوگرایی شکل گرفته است، وجود داشته باشد.

سازگاری یا راهکارهای موقت در راستای همه پذیر ساختن تولید مطلوب فرهنگی - برای نمونه، تغییرات سریع در مدل و الگوهای تولید و

تکنولوژی-بخشی از پاسخ به پیشرفت بحران پس از ۱۹۷۳ به شمار می‌رود.

نکته جالب توجه این است که هنگامی که به مراحل و ابعاد دیگر فشرده‌گی زمان-فضا (برای نمونه، دوران پس از ۱۸۴۸ در اروپا و بویژه مرحله پیش از جنگ جهانی اول و سالهایی که این جنگ جریان داشته) نظر می‌اندازیم، با مراحل و فرایندهای مشابهی از دگرگونیهای سریع در زمینه هنر و فعالیتهای فرهنگی روبرو می‌شویم. از این رو به این نتیجه رسیدیم که می‌توان به تبیینی کلی از خاستگاه پسانوگرایی و رابطه آن با تجربیات و دستاوردهای جدید از زمان و فضا، مایه گرفته از گونه‌های تازه‌رشد سرمایه‌داری، دست یافت.

بار دیگر یاد آور می‌شوم که نه تنها همه چیز به سادگی امکان‌پذیر و قطعی نیست، بلکه سرمایه‌داری تنها در چارچوب خاصی پیش می‌رود و خود سبب ناهمگونی و تضادها می‌شود.

بازارهای مطمئن

بر سر هم در درون پسانوگرایی چیزی خاصی نیست تا مانع گسترش انباشت سرمایه در آینده شود. در واقع، جریان پسانوگرایی ابزاری برای گسترش زمینه‌های تازه و اشکال گوناگون سوددهی بیشتر فراهم کرده است.

برای نمونه، چندپارچگی و ناپایداری [به گونه سازگاریهای گذرا] توانسته است فرصتهای بسیار برای کندوکاو در بازارهای مطمئن و به سرعت در حال گذار برای تولیدات جدید و انبوه‌سازی پدید آورد. اما این جریان نباید بدان معنا باشد که تغییری بنیادین در دیدگاه واقعی ماتریالیسم تاریخی رخ داده است؛ در این جا تحریفی صورت گرفته است و آن نشستن فرهنگ به جای اقتصاد است که نیروی پیش برنده تاریخ به شمار می‌آید.

مارکس بر آن بود که تولید به هر گونه، نیازمند قدرت، تخیل و تصویرسازی انسان است؛ و این، همواره به صورت بسیج خواسته‌ها، مقاصد و توجه انسان در راستای یک هدف مشخص انجام می‌گیرد. مشکل اساسی در نظام سرمایه‌داری صنعتی این است که بیشتر کسان امکان یا اجازه دسترسی به این

سیر تحولی را ندارند؛ بلکه عده مشخصی می‌اندیشند، طراحی می‌کنند و سرانجام همه تصمیم‌گیرها با آنها است؛ و دست آخر تکنولوژی‌هایی می‌آفرینند [یا تکنولوژیهای موجود را به کار می‌گیرند] و از این راه فعالیت کارگران را جهت می‌بخشند. بنابراین بخش بزرگی از خلاقیت انسانها به کار گرفته نمی‌شود و به تبع آن، انسانها چنان که باید در این جریان نقش آفرین نیستند.

برآیند چنین شرایطی، گونه‌ای بیگانه‌سازی [یا از خودبیگانگی انسانها] است و تاریخ در بسیاری موارد سعی در پاسخ دادن به این از خودبیگانگی دارد. توانگران و طبقه برگزیده که دلبستگی چندانی به صنعت نداشتند، دست به ایجاد زمینه توسعه‌ای متمایز (برای نمونه، رومان‌تیسیم و ترویج احساسات زیبایی شناختی و ارزشهای آن) به منزله زمینه‌ای حفاظت شده برای فعالیتهای نوآورانه بیرون از محدوده زمخت ماتریالیسم یا سرمایه‌داری صنعتی زدند.

به همین سان، کارگران نیز در جای خود هرگاه می‌توانستند [یا مجال می‌یافتند] به تقویت استعداد نوآوری خود می‌پرداختند: شکار، باغبانی، وصله کاری یا ورفتن یا اتومبیل خود. این کارها که زیر پوشش باصطلاح «فرهنگ» قرار می‌گرفت، چه در سطح بالا و چه پایین، در مقایسه با آنچه سرمایه‌داری صنعتی از بیشتر مردمان دریغ می‌کرد، نه بیچیده بود نه چندان نوآورانه.

در گذر زمان، لذت‌های زودگذر رفته رفته در فرایند انباشت سرمایه جذب و تبدیل به فعالیتهای سودآور شد و بدین سان سرمایه‌داری صنعتی که می‌رفت کمتر و کمتر سوددهی داشته باشد - دست کم در آمریکا و انگلستان بویژه پس از ۱۹۴۵ و حتی با پشت سر گذاشتن بحران سالهای ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۵ - توانست زمینه‌های تازه‌ای برای فعالیتهای سودده به دست آورد.

از این رو درمی‌یابیم که فرهنگ، چون گذشته، بر دیگر گونه‌های فعالیت اقتصادی اثر نمی‌گذارد بلکه امروزه خود بعنوان حریفی حریص برای به دست آوردن سود بیشتر عمل می‌کند. انباشتگی

● سرمایه‌داری همواره به دنبال رشد و گسترش است، بی آنکه به پیامدهای اجتماعی، اکولوژیک یا ژئوپلیتیکی آن چندان توجه کند. سرمایه‌داری (باشعار «پیشرفت» گریزناپذیر است) از یک سو در راستای دگرگونی‌های تکنولوژیک و تغییر شیوه‌های زندگی حرکت می‌کند و از سوی دیگر عامل پیدایش تضادها و برخورد‌های گوناگون است.

سیاستهای بنیادین مربوط به آن است. سرانجام اینکه، سیاستهای بنیادین امروز به همان اندازه که با فرهنگ سروکار دارد، در سنتیز با مسائل قشر سنتی موجود در جریان تولید است.

در این جا، به اندازه فرصتها، شاهد خطرات نیز هستیم. بحران هویت که با فشرده‌گی زمان - فضا برانگیخته شده است، می‌تواند به پذیرفتن یا روی آوردن به باورهای منسوخ و متروک (بیمان ابدی [بستن با گذشته] در جهانی که با تحولات سریع رویه‌رو است) یا آداب و رسوم بومی و سنتی رنگ‌باخته (در پاسداری از امنیت سرزمین و ملت در برابر فشارهای خارجی و بین‌المللی) بینجامد. سربر آوردن فاشیسم و بروز احساسات موافق با آن در اروپا و فعالیت مبتنی بر دیدگاههای بوکنان^{۱۲} در آمریکا نمونه‌های بارزی از این جریانها است. نپذیرفتن وجود چندین جریان اصلی و خودداری از دانستن حقایقی که امکان رخ دادن آنها بسیار است، به آسانی می‌تواند به سیاستهای غیرمنطقی بینجامد (برای نمونه، گفته شود که من هدفها و دیدگاههای سیاسی خود را دنبال می‌کنم و بقیه به جهنم).

خرافات چنانچه به نادیده انگاشتن واقعیت‌ها در زندگی اجتماعی بینجامد، می‌تواند سبب انحراف نگرشها، سیاستها و درک و حساسیت ما از جهان مادی و تجربیات واقعی شود و ما را به سوی شبکه‌های به ظاهر بی‌پایان و پیچیده این چشم‌اندازها براند. هنگامی که [در جامعه یا گروه حاکم] جمله‌ای از این دست کنه «فلان کس عین سیاست است» مصداق پیدا کنند، دیگر به سختی می‌توان از فعالیت‌های فرهنگی به منزله زمینه اصلی توسعه سرمایه‌داری، که سبب پدید آمدن گونه اصلاح شده‌ای از اخلاقیات، عدالت اجتماعی، انصاف و مسائل محلی و جهانی و استثمار انسان و طبیعت و... می‌شود سخن به میان آورد.

از این رو هر چند پسانوگرایی دروازه‌ای به سوی سیاستهای بنیادین می‌گشاید، اما در بیشتر موارد از وارد شدن به درون آنها پرهیز می‌کند. نقد ژرف کاوانه از سرمایه‌داری معاصر که آشکارانه تنها به لحاظ اقتصادی بلکه به لحاظ فرهنگی و معنوی

بازارهای مطمئن با در نظر گرفتن اولویت‌های گوناگون و ترویج شیوه‌های تازه تنوع‌گرایی در زندگی انسانها، یکسره در درون مدار انباشتگی سرمایه‌رخ می‌دهد.

جریان اخیر تأثیر بسزایی در از میان رفتن ناهمخوانی میان فرهنگهای غنی و فرهنگهای ناپیشرفته داشته است و با تجاری کردن جنبه‌های زیبایی‌شناختی، در جهان مالی با تولیدات متنوع و ناهمگون به خوبی به راه خود ادامه می‌دهد. در نتیجه بیشتر کسان آنرا «فرهنگ» می‌خوانند، به‌زمینه اصلی در فعالیت‌های سرمایه‌داری و تجاری تبدیل شده است.

گذر از دروازه پسانوگرایی

آنچه در بالا گفته شد ممکن است خیلی بدبینانه به نظر آید. اکنون می‌خواهم نگاهی به فرصت‌ها و تهدیدها بیندازم که با وضع پسانوگرایی هم پیوند دارد.

نخستین نکته که توجه مرا جلب می‌کند این است که سرمایه‌داری به مرحله پایان یافتن بحرانهایش نرسیده و انباشت سرمایه، رشد اقتصادی و پیشرفت مداوم موجود نیز در مقایسه با ۲۰ سال پیش به سوی آینده‌ای قابل پیش‌بینی حرکت نمی‌کند. هنگامی که پایه غیرمنطقی سرمایه‌داری برای همه آشکارتر می‌شود - مانند پریشانی و تزلزلی که گریبانگیر سرزمینها در هر دوسوی اقیانوس اطلس است - شرایط به گونه‌ای تغییر می‌یابد که گویی مسیرهای تازه‌ای باید انتخاب شود (البته در صورتی که گروه‌های حاکم کنونی از کار برکنار شوند).

دوم اینکه، گسترش یأس آور و نگران‌کننده ناهمگونی‌های فرهنگی در ۲۰ سال گذشته، فضای تازه‌ای برای کندوکاو در شیوه‌های گوناگون زندگی، تفاوت اولویتهای و مباحث عمومی تر درباره استعدادهای بالقوه انسان پدید آورده و نیز مایه نابرابری آنها شده است. این جنبه مثبت چیزی است که پسانوگرایان بدان باور دارند: گشایش راهها برای انتقاد از ارزشهای حاکم بویژه ارزشهایی که دربرگیرنده قواعد انباشت سرمایه و در نتیجه همه

● پس از ۱۹۷۳، در میان طبقه کارگر، شاهد افزایش نرخ بیکاری، ناپایداری و نبود امنیت شغلی، کند شدن رشد اقتصادی، کاهش درآمدهای واقعی، جایگزینی فعالیت‌های غیرتولیدی به جای فعالیت‌های مولد، راهبردهای تعدیل و حتی تضعیف تأمین اشتغال برای اقشار پایین و تهیدست جامعه بوده‌ایم.

هاروی مدتی بعد به دانشگاه نیویورک رفت اما پس از رخداد ۱۱ سپتامبر و اعتراض به سیاستهای ایالات متحده آمریکا، ناگزیر از ترک آن کشور شد. او از سال ۲۰۰۲ به دعوت آنتونی گیدنز به مدرسه اقتصاد دانشگاه لندن رفت.

2. Explanation in Geography

از دیگر کتابهای او می توان به عدالت اجتماعی و شهر (که به فارسی برگردانده شده)، عدالت، طبیعت و جغرافیای پراکندگی، فضاهای امید و امپریالیسم جدید اشاره کرد.

۳. پادنشین Antipode

4. Neo - Marxist

5. Limits to Capital

6. The Condition of Postmodernity

۷. هاروی با اشاره به این مطلب، در واقع موضع بی طرفانه

خود را به معادله «سا» در برابر «آنها» روشن می کند.

نمونه های نگرش سیاسی-روانشناختی به معادله یاد شده

به منظور پدید آوردن «بحران» و «بهبتر و بیشتر ماهی گرفتن

از آب گل آلود» در تاریخ بسیار است (ن.ک: ضیاء توانا،

محمدحسن، ۱۳۸۳، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره

۲۰۱-۲۰۰، صص ۹۰-۷۰) [م].

8. Universal truth

9. Mass assembly line

10. Mass political organization

11. Niche Markets

12. Time - Space Compression

13. Buchanan, K.: The Transformation of

the Chinese Earth. N.Y; Praeger, 1970

ناموفق بوده است، در گرو درگیری [فکری] با فرایند اصلی انباشت سرمایه است؛ روندی که بازنگری در معنا و مفهوم آن برای زندگی ما ضرورت بسیار دارد.

سرمایه داری در سه سده گذشته چهره زمین را با سرعتی فزاینده دگرگون کرده است و بی گمان نمی تواند این مسیر را برای ۳۰۰ سال آینده ادامه دهد. هر کس در گوشه ای از این جهان باید به این نکته بیندیشد که چه نظام اجتماعی دیگری می تواند جایگزین [نظام سرمایه داری موجود] شود. به گمان من، چاره دیگری جز برپا داشتن گونه ای از سیاستها و راهبردهای سوسیالیستی نیست و پرسش اصلی این باید باشد که اگر سلطه انباشت سرمایه در کار نباشد، زندگی چگونه خواهد بود.

پی نوشتها

1. "Capitism: The Factory of Fragmentation"

by: Prof. Dr. David Harvey

این نوشتار که در سال ۱۹۹۲ در کتاب از ملرنیسم تا

جهانی شدن؛ دورنماهای اجتماعی در توسعه بین المللی

(From Modernization to Globalization - Social

Perspectives on International Development) در

آمریکا آمده است، با گذشت بیش از یک دهه همچنان

می تواند مورد توجه خاص قرار گیرد و در شرایط کنونی

● گسترش ارتباطات از

راه دور، حمل و نقل هوایی

سریع، جابه جایی کالا

به گونه کانتینری [با حجم و

وزن بالا] و پر شمار بودن

مسافران از راههای زمینی و

دریایی و هوایی، رشد

بازارها، سیستم های

رایانه ای تولید، بانک

الکترونیکی و... از جمله

پیامدهای چنین تحولاتی

است. بدین سان، به مرحله

حساس و خطیری گام

نهادیم که آن را «فشردگی

زمان-فضا» می خوانیم.

جهان کوچکتر به چشم

می رسد و افقهای زمانی که

در آن می توانیم درباره

رفتارهای اجتماعی به

اندیشه بنشینیم، تنگ تر

می شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی